



به نام خدای مستعنان

و به قول ابوذر: "یارب المستعنان"

کتاب زندگی علی، پس از مرگش معلم شهید دکتر علی شریعتی

وبسایت معلم شهید دکتر علی شریعتی [Http://Shariati.Nimeharf.Com](http://Shariati.Nimeharf.Com)

سازمان انتشارات حسینیه ارشاد

شهریور ماه ۲۵۱

تمای توسط: [طه کامیار](#)

تهیه توسط [انی کاظمی](#)

نشر الکترونیکی توسط وبسایت [دکتر علی شریعتی](#)





زندگی علی، پس از مرگش

یازدهم آذر ماه ۱۳۴۸

شب گذشته درباره‌ی تنهایی علی و به تعبیر درست‌تر، تنهایی‌های علی صحبت کردم و نشان دادم که علی تنها است و چرا تنها است و کجا تنها است.

امشب می‌خواهم درباره‌ی این موضوع صحبت کنم که علی پس از مرگش، و پس از پایان حیاتش، در تاریخ ما و تاریخ جوامع اسلامی، و حتی در تاریخ بشریت، حیاتی بارور و مؤثر و بسیار ارزنده داشته است. یعنی بعد از گذراندن شصت و چند سال حیات این جهانی‌اش، زندگی معنوی‌اش را ادامه داد و حیات پس از مماتش آغاز شد. البته وقتی می‌گوییم «علی»، تنها به عنوان یک فرد و یک شخص نیست. گاه علی را به عنوان یک نفر، یک ایمان و یک مذهب به کار می‌برم و مسلماً از کیفیت تعبیرم متوجه خواهید شد.

در این‌جا، علی مانده همه‌ی وجوه دیگرش، یک امتیاز خاص دارد و آن این که این انسان بزرگ، همان طور که در همه‌ی ابعاد و خصوصیات انسانی‌اش، و حتی در زندگی داخلی و دوره‌ی کودکی‌اش برجسته و ممتاز است و فرزندانش منحصر به خودش می‌باشد و زندگی کردنش، شکستش، پیروزی‌هایش و جنگ‌هایش، تحمل سکوتش، سخنش، ایمانش و رنج‌هایش، همه خاص خود او و بی‌نظیر و بی‌شبیه است، زندگی پس از مرگش هم خاص خودش است. نمی‌گوییم همه‌ی انسان‌ها با مرگشان می‌میرند، نه، انسان‌هایی در تاریخ هستند که پس از مرگشان، زندگی‌شان ادامه پیدا کرده و با مرگ بدنشان، وجودشان و شخصیتشان و اندیشه‌شان نمرده و ادامه یافته است. اما علی یک امتیاز بزرگ دارد و آن این که زندگی پس از مرگش، مؤثرتر، عمیق‌تر، دامنه‌دارتر و زنده‌تر از دوران کوتاه زندگی پیش از مرگش بوده است. زیرا تکامل جامعه‌ی بشری، تکامل اندیشه و فرهنگ و از میان رفتن موانعی است که در برابر درخشش شخصیت علی ایستاده بودند. همچون خودخواهی‌ها، خصومت‌های فردی، خصومت‌های طایفه‌ای دوران جاهلیت و

این‌ها همه، موانعی بود که زندگی علی را محدود می‌کرد. اما زندگی پس از مرگش، قرن به قرن و نسل به نسل، گسترش بیش‌تر و دوام و تأثیر عمیق‌تر و پرشکوه‌تر داشت. به خاطر این که اسلام از چهارچوب محدود اندیشه‌ی عرب و از چهارچوب محدود جامعه‌ی قبایلی و بدوی عرب جاهلی بیرون آمد، وارد جامعه‌هایی که دارای فرهنگ گسترده و تمدن پیشرفته بودند گردید و مسلماً ملت‌ها و تمدن‌هایی که وارد اسلام شدند، از نظر شناختن فضایل عظیم انسانی





علی، شایستگی بیشتر داشتند. از این رو است که هر چه از مرگ علی بیشتر می‌گذرد، زنده‌تر و زنده‌تر خواهد شد. زیرا بشریت به میزانی که در تمدن و زندگی و رفاه اقتصادی و علم و قدرت مادی پیشرفت کرده، از معنویت دورتر شده و محروم‌تر مانده است و این نیازی است که امروز انسان این قرن به شدت احساس می‌کند. و این نیازها، هر چه شدیدتر شود و انسان امروز هر چه خود را به داشتن و شناختن انسان متعالی، انسان معنوی، مظهر فضایل بزرگ، بیش‌تری احساس کند، به شناختن علی نیازمندتر خواهد بود و فضائلی را که اعراب جاهلی در جامعه‌های بدوی و حتی جامعه‌های متمدن بعدی در چهره‌ی او و در روح پرشکوه او نتوانستند ببینند، خواهد توانست شناخت.

وقتی می‌گویم علی حیاتی پس از مماتش آغاز کرد، یعنی تشیع، مذهبی که به نام او در تاریخ اسلام نامیده شد، یعنی نهضتی، شخصیت‌هایی، نبوغ‌هایی و دل‌هایی که برای علی و به نام علی و در راه علی در تاریخ تجلی کردند، یعنی تأثیر شخصیت علی و راه علی و اسلام علی در تاریخ اسلام و به خصوص در تاریخ ما ایرانی‌ها، همه حیاتی بود که پس از مرگ علی آغاز شد. ما ایرانی‌ها در مسأله‌ی تشیع و محبت علی، دارای جای‌گاه و موقعیت خاصی هستیم. در این مسأله بسیاری از حرف‌ها و نظریات متناقض زشت و زیبا چنان مخلوط و در هم شده که شناختن و تشخیص خوب و بدش برای ما بسیار مشکل و بسیار فوری و حیاتی و ضروری است. یکی از اتهاماتی که برخی دانش‌مندان اروپایی و علمای اهل تسنن، متفقاً به تشیع می‌زنند، این است که می‌گویند: «تشیع عبارت است از مذهبی که ایرانی‌ها به نام اسلام ساختند تا در پوشش تشیع بتوانند سنت‌های ملی و قومی خود را حفظ کنند و به نام تشیع، اسلام را از بین ببرند.» بنابراین به نظر آنها، تشیع عبارت بود از یک پناه‌گاهی که عنصر ملی و نژادی ایرانی‌ها در درون آن خود را از هجوم دین اسلام و حمله‌ی عرب مصون داشتند و چنین نتیجه می‌گرفتند که خود به خود، تشیع ساخته تمایلات و مصالح و عقاید ایرانی در برابر اسلام و در درون اسلام است.

این یک نظریه‌ی بسیار رایج است که متأسفانه کیفیت تلقی عوام ما و کیفیت تجلی تشیع موجود در میان ما، می‌تواند بهانه‌های فراوانی به دست کسانی که چنین نظریه‌ای را علیه تشیع و علیه ما اختراع کرده‌اند بدهد و مصداق‌های فراوان پیدا کند و بالنتیجه ثابت کنند که تشیع چنان که آنها می‌بافند و اتهام می‌زنند، ساخته‌ی قوم ایرانی است و با خصوصیات قومی و نژادی و تاریخی ایرانی‌ها ساخته شده و با اسلام هماهنگ و منطبق نیست. بنابراین یکی از فوری‌ترین نیازهای ما این است که تشیع را، تشیعی دور از سنت قومی و عناصر نژادی و دور از مذاهب قبلی‌مان نشان دهیم. زیرا که این دو عامل، دست به دست هم داده و یک تشیع منجمد و راکدی ساخته است که





هیچ شباهتی با تشیع نخستین ندارد. امروز ما بیش از هر زمان محتاج به شناختن علمی و دقیق تشیع حقیقی و بنیان‌گذار آن، علی هستیم.

بزرگ‌ترین عاملی که ما را از دست یافت به سرچشمه‌ی نخستین حقیقت باز می‌دارد، جنگ بی‌سرانجام میان دو گروه متقدم منجمد کهنه‌پرست سنت‌گرا از یک طرف، و نسل جوان روشن‌فکر و تحصیل‌کرده‌ی متفکر از طرف دیگر می‌باشد. متأسفانه این جنگ تمام قشرهای این اجتماع، یعنی همه‌ی طبقات فرهنگی و معنوی و مذهبی ما را در همه‌ی سطوح فرا گرفته است. گروه متقدم منجمد، بسیاری از عقاید موروثی مخلوط با عناصر مذهبی مختلف و رنگارنگی را که از مذاهب اسرائیلی و زردشتی و فلسفه‌ی یونان و حتی خرافات بابلی به هم مخلوط شده بود و در طول تاریخ یک بافت منجمد راکدی را به نام یک فرقه ساخته و به نام شیعه از آن دفاع کرده و سخن می‌گویند و می‌خواهند به نسلی که هرگز استعداد پذیرفتن چنین بافت و تعهد کهنه‌ای را ندارد، تحمیل کنند و چون زیر بار نمی‌رود، فریاد بر می‌آورند که این نسل از دین روی‌گردان است! این جوان‌ها فاسدند! و به آهنگ دیگری می‌رقصند! و نسبت به حقیقت و فضیلت گرایش ندارند!

نیاز و گرایش به حق‌طلبی در وجدان این نسل

من به عنوان یک فرد که با این نسل تماس مستقیم و مداوم دارد و داشته است، احساس می‌کنم و اقرار می‌نمایم و هزاران دلیل و قرینه دارم که شاید در هیچ زمانی نسل جوان متفکر ما، برای دست یافتن به آن حقیقت راستین و برای شناختن واقعیت مذهب خویش، و آن حقیقت پنهان شده در طول تاریخش که «اسلام» اس، به اندازه‌ی امروز احساس تشنگی و ابراز نیاز نکرده و هیچ وقت این حلقوم‌ها این همه تشنه‌ی آشامیدن آبی که از سرچشمه‌ی نخستین حقیقت تشیع و اسلام می‌جوشد باز نبوده است. امروز یک کتاب خوب مذهبی که حرف تازه‌ای درباره‌ی دین اسلام داشته باشد، بیش از هر کتاب دیگری، حتی کتاب‌هایی که برای تحریک غرایز جنسی نوشته می‌شود، و در تمام دنیا از نظر تیراژ و فروش در صف اول است، مورد استقبال نسل جوان و روشن‌فکر قرار گرفته و خواننده دارد. پس فریاد و اسلاما از این رو بلند است(!) که نیاز این نسل و کیفیت ترفی این نسل شناخته نیست. نسلی که با مدرن‌ترین اندیشه‌های امروز کم و بیش آشنا است و مکتب‌های فلسفی از طرف به مغزش هجوم می‌آورد و در سطح علم امروز جهان قرار گرفته، و نسلی است که در رشته‌های گوناگون علمی و ادبی و فکری در سطح بسیار بالایی تحصیل می‌کند، نمی‌تواند در حد یک مذهب ارثی تقلیدی تعبدی راکد پایین بیاید. دلایل ارثی‌ای که معمولاً یک مادر بزرگ یا دایه یا پدر بزرگ به کودک ارائه می‌دهند او را تا کلاس پنجم و ششم ابتدایی می‌تواند ساکت نگه دارد، قادر نخواهد بود دانش‌جویی را که در





رشته‌های مختلف علمی درس می‌خواند قانع کند. زیرا تعلیم مذهبی او نیز باید در همان سطح علمی امروز باشد. بدیهی است وقتی رشد علمی دانش‌جویی بالا برود و تفکر مذهبی او در همان سطح نازل تعلیمات دینی کلاس پنجم و ششم ابتدایی باقی بماند، این اختلاف سطح موجب ایجاد تناقض در ذهن او خواهد شد و ناگزیر می‌گردد آن را که در سطح پایین‌تری قرار دارد، قربانی کند. این که به نظر می‌رسد مبانی اعتقادی و ایمان مذهبی نسل جدید سست‌تر شده، نه به خاطر این است که اصولاً روح این نسل روح لامذهبی و بیگانه با مذهب است. بل که حتی در کشور ما احساس می‌شود و متأسفانه به این نیاز جواب کافی داده نمی‌شود و در نتیجه خلأ ناشی از آن موجب آوارگی و پریشانی و رنج بیشتر این نسل گردیده و یا با چیزهایی پر می‌شود که به فساد و تباهی منجر می‌گردد و جز این دو سرنوشت، سرنوشت دیگری ندارد. و همین نیاز است که مسؤولیت کسانی را که می‌اندیشند و کسانی را که نسل خویش را می‌شناسند، تا این حد سنگین می‌کند.

گروهی که از مذهب سنتی موروثی منجمد می‌خواهند دفاع کنند به نام علی و به نام تشیع، مجموعه‌ای مبهم و غیر روشن و غیر قابل قبول عرضه می‌کنند که در آن مجموعه، امامان موجوداتی ذهنی معرفی می‌شوند خیلی بالاتر از انسان و کمی پایین‌تر خدا که رابطه‌ی آنها به صورت وراثت نژادی از علی تا آخرین امام آمده و بعد هم پایان گرفته و هیچ مسؤولیتی هم در قبال آنها وجود ندارد جز این که باید دوستشان داشت و ستایششان نمود و بر زخم‌های بدنشان گریه کرد و خلاصه به آنها فقط محبت ورزید و به پاداش این محبت، چشم‌داشت نجات در دنیا و آخرت داشت! تشیعی که بزرگ‌ترین شاخصه‌اش مسؤولیت اجتماعی انسانی بوده است، امروز به عنوان تنها عامل سلب مسؤولیت و تعهد اجتماعی درآمده است و بنابراین طبیعی است که برای انسان امروز و نسل جدید، قابل قبول نیست. علی که یک تابلویی است از مجموعه‌ی فضائل معنوی و اجتماعی و انسانی، و می‌تواند به عنوان یک الگوی بزرگ برای انسان بودن و در معرض اندیشه‌ها و روح‌های تاریخ قرار گیرد و می‌تواند سرچشمه‌ی الهام انسانیت، کار و کوشش و مسؤولیت و تکامل فردی و اجتماعی باشد، به عنوان یک پهلوان بزرگ و خوبی که به سبک امور خیریه (بی آن که با فقر مبارزه کند) به فقرا خیلی کمک می‌کند و در جنگ‌ها خوب شمشیر می‌زند و باید او را به جای رستم شناخت و پرستید، در آمده است.

سر و ته یک کرباس

در جامعه‌ی ما، گروهی که خود را مؤمن به تشیع و اسلام می‌دانند، به دفاع از این طرز تفکر برخاسته و گروه دیگری به نام علم امروز و به نام منطق امروز که بشریت و تمدن را ساخته است، با مذهب، با دین و با اسلام مخالفت می‌کنند.





اما این هر دو دسته، در حالی که به شدت با هم می‌جنگند و ظاهراً در دو صف متناقض با هم قرار دارند، از یک جنس‌اند و در یک سطح.

یکی از جنگ‌های فکری این دو گروه را در نظر بگیرید. مثلاً داستان اصحاب کهف را که در قرآن آمده است.

اصحاب کهف

داستان اصحاب کهف این است که جامعه‌ای به وسیله‌ی دقیانوس، دچار ستم شده. در این جامعه، دقیانوس بر سرنوشت مردم تسلط دارد و نفس کشیدن را از آنان سلب نموده و مردم هیچ کاری نمی‌توانند بکنند. نه می‌توانند اصلاح کنند و نه می‌توانند عوض کنند و ناچار، باید تحمل کنند و پیوسته مسخ شوند.

هفت تن آگاه، که قادر به تحمل این وضع نبودند، از سلطه‌ی اقتدار و استبداد دقیانوس می‌گریزند. اینان از این قدرت و سیطره‌ی دقیانوس فرار می‌کنند تا خود را نجات دهند. زیرا که اگر می‌ماندند باید آلت دست دقیانوس شوند و پنجه‌هایشان به گناه و ستم آلوده شود و چون نمی‌خواستند انسانیت‌شان مسخ شود، فرار می‌کنند. دقیانوس، با همه‌ی قدرتش و با همه‌ی دست‌ها و چشم‌ها و گوش‌هایی که در اختیار دارد، آن‌ها را تعقیب می‌کند. این‌ها به غاری پناه می‌برند و بر اثر زلزله، سنگی مقابل در غار قرار می‌گیرد و باعث می‌شود که تعقیب‌کنندگان که سراسر منطقه را زیر نظر داشتند، به مخفی‌گاه آن‌ها پی نبرند. این گروه سیصد سال در غار می‌خوابند، بدون این که احساس کنند یا بفهمند که چه مدت بر آن‌ها گذشته است. پس از سیصد سال بیدار می‌شوند و خیال می‌کنند که ساعتی در خواب بوده‌اند. احساس گرسنگی می‌کنند و پول برمی‌دارند که از آبادی نزدیک چیزی بخرند. به آبادی که می‌روند، همه چیز را دگرگون می‌بینند. آدم‌هایی را که می‌شناختند و با آن‌ها رابطه داشتند، نمی‌بینند. با زبان دیگر و شهر دیگر و نسل دیگر و مناظر دیگری مواجه می‌شوند. هنگامی که برای تهیه‌ی غذا به مغازه‌دار پول می‌دهند، او با تعجب می‌پرسد که این پول‌ها را از کجا آورده‌اید؟ آیا گنجی پیدا کرده‌اید؟ جواب می‌دهند این‌ها پول رایج است و او می‌گوید که این پول‌ها مربوط به سیصد سال پیش است و اکنون از رواج افتاده است.

از این داستان که در قرآن آمده، گروه مؤمن سنتی می‌خواهد دفاع کند. از چه چیز آن دفاع می‌کند؟ از این که خداوند می‌تواند یک آدم را سیصد سال در خواب نگه دارد. و از این که این هفت نفر سیصد سال در غار خوابیده‌اند، از این که زلزله به فرمان خداوند در کوه به وجود آمده و از این که سنگی درست جلوی در غار را





پوشانده و آنها را از چشم تعقیب‌کنندگانشان مخفی نموده و بعد از این که از خواب برخاسته‌اند، واقعاً احساس نکرده‌اند که چه مدت بر آنان گذشته و

مشکل کسی که می‌خواهد از این حقیقت مذهبی دفاع کند، این است که باید مسأله‌ی سیصد سال خوابیدن اصحاب کهف و زلزله و فرو افتادن سنگ و پوشانیدن آن هفت تن را از چشم دیگران و داستان آن سگ را که بعداً به دنبال آنها آمده و به آنان وفاداری کرده و چنان نامی پیدا کرده از او در قرآن به خیر یاد شده است اثبات کند و به مردم بیاوراند.

من نمی‌گویم این حادثه و این سیصد سال خواب و این سنگ و ... نیست. و من نمی‌گویم که خداوند نمی‌تواند - العیاذ بالله - یک نفر را سیصد سال بخواباند. زیرا اگر کسی به خدا ایمان داشته باشد، هرگز نمی‌تواند چنین چیزهایی را انکار کند. اما حرف چیز دیگری است. این گروه می‌خواهند این وقایع را به نام دین اسلام و به نام قرآن، به نسل امروز بیاوراند و وارد ایمان این نسل کنند و نسل ضد مذهبی امروز، به نام دفاع از نسل امروز، با اسلام مبارزه می‌کند و با قرآن به مخالفت می‌پردازد و دلیل می‌آورد که سیصد سال خواب، از نظر فیزیولوژی امکان ندارد و یک انسان نمی‌تواند سیصد سال در خواب باشد و بعد هم زنده بماند. و یا می‌گوید از نظر فیزیکی امکان ندارد که در همان لحظه و در همان کوه زلزله بشود و سنگ جلوی غار بیافتد.

در این بحث چیزی که فراموش شده، حرف قرآن است. چیزی که از بین رفته و هیچ یک از این دو گروه صحبتی از آن به میان نمی‌آورند، نتیجه‌ی این داستان است.

می‌بینیم که گروه اول از مسائلی دفاع می‌کنند و مطالبی را به نام قرآن باور دارند که بدین صورت هیچ تأثیری روی سرنوشت زندگی امروز ما ندارد و کراماتی است که امثال آن را در همه جا می‌توان دید و وقوع عینی این حوادث در گذشته، هیچ تأثیری بر روی فکر ما و تربیت ما و جامعه‌ی ما نخواهد داشت. ولی اینان شکل چنین حوادثی را نفس ایمان و اصل اسلام می‌دانند.

گروه دیگر نیز، به نام علم امروز، و به استناد این که مثلاً سیصد سال خواب یک انسان از نظر فیزیولوژی غیر منطقی است. با مذهب و اسلام مبارزه می‌کنند.

در جنگ این دو گروه، آنچه که اصولاً مطرح نمی‌شود خود همین قرآن است. این تذکر را لازم است بدهم که من نمی‌گویم کلیه‌ی نظریات من در مورد اسلام و تشیع صد در صد درست است و جز این نیست. اما قدر مسلم این است آنچه که امروز به نام اسلام و تشیع وجود دارد، نه اسلام است و نه تشیع. به دلیل این که پیروانش نجات یافته نیستند. علی‌ای که به ما معرفی می‌کنند و ما





می‌شناسیم، آن علی نیست که اگر ملتی و جامعه‌ای او را بشناسند سرنوشتشان دگرگون شود. آن سیمایی که ما از علی می‌شناسیم، سیمایی است که خودمان رسم کرده‌ایم. نه سیمای علی.

هر کس موظف است در راه شناختن آن حقیقت و برای یافتن سیمای واقعی آن معنوبتی که تاریخ را دگرگون کرده و آن همه افتخار و تمدن و عظمت و آفایی در میان ملت‌ها به بار آورده است، کوشش کند تا به یک حقیقتی برسد و چنانچه سخنش درست نیست، باید کسان دیگری که در این صراط هستند، به او بفهمانند که این قسمت سخنت درست نیست. اگر هیچ کس هیچ چیز نگوید، همه در خواب خواهیم ماند و بدتر از این هم خواهیم شد.

اما آنچه که من از این داستان می‌فهمم و معتقدم که یا باید همین باشد و یا حداقل چیزی مثل ای، این است که داستان اصحاب کهف می‌خواهد به روح‌های ضعیفی که در برابر دنیا و قدرت و سیطره‌ی مطلق یک فرد، یک نیرو و یک طبقه، ضعیف و ناامید شده‌اند به یأس اجتماعی و یأس فلسفی و یأس سیاسی و یأس فکری دچار شده‌اند، و این همه را برای ماندن و پوسیده شدن و احساس مسؤولیت نکردن بهانه کرده‌اند، بگوید که اگر دنیا در اختیار یک قدرت غیر حق باشد و در سرتاسر این زمین، جز ۵ تا ۷ تن هم‌فکر نباشند و همه‌ی مردم هم به دنبال آن راه باطل بروند و هیچ روزنه‌ای از امید نسبت به آینده نباشد و احتمال هیچ تغییر وضعی هم نرود، آن هفت نفر نباید مأیوس شوند و بگویند که دیگر امیدی نیست و این ظلم جاوید و همیشگی است. این داستان می‌خواهد بگوید که در این دنیا اگر حتی ۷ نفر در برابر دنیا قرار گیرند، باز هم مسؤولیت از آنها سلب نخواهد شد و بل‌که حداقل برای نجات خودشان باید کاری کنند. اگر چه همه‌ی راه‌ها بسته باشد.

این داستان می‌خواهد بگوید که بر خلاف تصور آنها، این سکه بالآخره از رواج می‌افتد و مردانی که علی‌رغم زمان و علی‌رغم تاریخ و علی‌رغم همه‌ی شرایط موجود، حقیقت را و آن مشعل لرزان را در چهار موج حوادث و طوفان ننگه می‌دارند، به سرنوشت موفقی می‌رسند و پیروز خواهند شد. روزگار سکه‌ی دقیانوس‌ها را از رواج می‌اندازد و اوضاع را عوض می‌کند. به طوری که وقتی بروی، دیگر هیچ کس را نشناختن و آن شهرها را ببینی که هیچ آقاری از آن دوره وجود ندارد و همه چیز عوض شده است. این را جز به قدرت و جبر خدایی تاریخ بشر، به چه چیز می‌توان تعبیر کرد؟ این معنی داستان است. این معنی است که به هر انسانی برای همیشه این پیغام را می‌دهد که ای کسانی که می‌اندیشید و حقیقت را حس کرده‌اید، اگر یک نفرید و اگر هفت نفرید و اگر زمان بر خلاف حقیقت است، شما مسؤولیت دارید. و هرگز خیال نکنید که ستم دائمی است. جبری که خداوند در تاریخ نهاده، سرانجام همه چیز را دگرگون





خواهد کرد و هفت تن بی‌سلاح و بی‌توان و بی‌پناه، چون آزادی را برگزینند و نغی نظام ستم را علی‌رغم بسیج همه‌ی قدرت‌های دقیانوس که همه جا در تعقیب آنها است و نابودی‌شان در پناه خدا خواهند ماند و دقیانوس به جبر زمان خواهد رفت و سیصد سال سختی و رنج بر مردانی که رسالتی را در پیش دارند، همچون خوابی خواهد گذشت و بر ویرانه‌ی رژیم هولناک دقیانوسی پای خواهند کوفت و باقی خواهند ماند.

درسی از سوره‌ی روم

باز نظیر همین داستان را در آغاز سوره‌ی روم می‌بینیم. در آن دوره رومی‌ها از ایرانی‌ها شکست خوردند. مسلمان‌ها که عده‌ی معدودی حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر بودند، در مکه به صورت بسیار مفلوک و ضعیفی زندگی می‌کردند. دنیا در دست دو قدرت بزرگ آن روز بود که علم و تکنیک را در اختیار خویش داشتند و هم ارتش و سلاح نظامی را. یکی امپراتوری ایران در شرق، و دیگری امپراتوری روم در غرب. در میان این دو قدرت عظیم، پیغمبر اسلام به صد نفر اعراب مسلمان فقیری که خط و سواد نداشتند و حتی فاقد خوراک و پوشاک درستی بودند و آب به سختی به دست می‌آوردند، می‌گوید: ما رسالتی جهانی داریم و شما باید بر شرق و غرب عالم حکومت برانید و بر شما است که بشریت را به این راه بخوانید و شما باید قدرت‌های بزرگ و کاخ‌های سفید یمن و صنعا و قصرهای پر شکوه کسری و قیصر را در هم بکوبید.

روشن‌فکرهایی که در اطراف مکه بودند و ایران و روم آن زمان را می‌شناختند و به اصطلاح امروز، خارجه دیده بودند و از اوضاع و احوال سیاسی اطلاع داشتند، به این حرف‌ها پوزخند می‌زدند. حتی در مدینه که اسلام به قدرتی رسیده بود، در جنگ خندق مسلمان‌ها محاصره شده بودند و از ترس جرأت نداشتند برای قضای حاجت بیرون روند، آن روشن‌فکرها با تمسخر می‌گفتند که این مسلمان‌ها را نگاه کن. قدرت آن را ندارند که آزادانه بشاشند. آن وقت پیغمبرشان به آنها می‌گوید شما بر شرق و غرب عالم مسلط می‌شوید و همه‌ی قدرت‌ها را در پنجه‌ی خود می‌آورید.

پس از شکست رومی‌ها از ایرانی‌ها در آغاز سوره‌ی روم، قرآن می‌گوید: در بضع سنین (از ۳ سال، تا ۹ سال) رومی‌ها می‌آیند و ایرانی‌ها را شکست می‌دهند. «و یومئذ یفرح المؤمنون» یعنی ما مسلمان‌هایی که هیچ نداریم و در این میان هیچ چیز هم نیستیم، شاد می‌شویم و نفس راحت می‌کشیم! این دو مسأله چه ربطی می‌تواند به هم داشته باشد؟ مگر رومی‌ها و مسلمان‌ها با یکدیگر پیوندی دارند که اگر آنها ایرانی‌ها را شکست دهند، این‌ها نجات پیدا کنند؟





معمولاً مدافعینی که قبلاً اشاره کردم چگونه از اسلام دفاع می‌کنند، به این‌جا که می‌رسند خوشحال می‌شوند از این که پیش‌بینی قرآن در مورد شکست ایرانی‌ها از رومی‌ها تحقق پیدا کرده است. زیرا تاریخ نیز نشان می‌دهد که چند سال بعد، در ادنی‌الأرض (خاور نزدیک) این واقعه اتفاق افتاد. اما می‌خواهم بدانم کتابی که در دوره‌ی خویش حادثه‌ای را که تا ۶ سال دیگر اتفاق خواهد افتاد پیش‌بینی کرده و پیش‌بینی آن هم درست درآمده، اکنون به چه درد من می‌خورد؟ همه در مقابل عظمت این پیش‌بینی درست از آب درآمده می‌ایستند و از این که قرآن معجزه کرده است و غیب‌گویی‌اش درست از آب درآمده، اشباع می‌شوند و در فهم قرآن به همین اکتفا می‌کنند.

اما این معجزه چه پیامی برای ما و نسل‌های آینده دارد؟

به نظر من، در همین جا است که قرآن نمی‌خواهد پیش‌بینی کنید و غیب‌گویی و چشم‌بندی. زیرا پیام دیگری دارد و آن این که: «ای کسانی که مرعوب شده‌اید و ما را مسخره می‌کنید و می‌گویید محمد اصلاً از دنیا اطلاعی ندارد و نمی‌داند که روم هفتصد هزار سرباز مسلح و مدرن‌ترین ارتش را در اختیار دارد و ایران به بیش از یک میلیون نظامی مسلح، با بهترین ساز و برگ‌های جنگی مجهز است، بدانید که این دو غول که دنیا را در تسلط خود دارند، آن‌قدر با هم خواهند جنگید و آن‌قدر لشکرکشی‌های بی‌هوده و بی‌ثمر خواهند کرد و آن‌قدر قوای معنوی و مادی خودشان را در جنگ‌های بی‌نتیجه به هدر خواهند داد تا به قدری خود را فرسوده کنند و از درون بپوسانند که با یک ضرب شمشیر چند مسلمان پابره‌نه، اما مؤمن، یعنی آگاه، مصمم و مسؤول، همه‌ی آن شکوه و عظمت ایران و روم به زانو درآیند.»

و دیدیم که تا چند سال بعد، و حتی کمتر از دو سال بعد از پیغمبر اسلام، در زمان ابوبکر، به روم حمله شد و کمتر از ده سال بعد، در زمان عمر، به ایران. و باز دیدیم که با شمشیر همین «مؤمنون» بی‌سلاح و بی‌توانی که چون دانه‌های گندم در زیر دو سنگ آسایی که بر سر جهان می‌چرخید، اسیر بودند، هر دو قدرت بزرگ جهانی به زانو درآمدند. و یومئذ یفرح المؤمنون.

این درس، یک درس مرده نیست. از یک قانون تاریخ صحبت می‌کند. می‌خواهد به همه‌ی انسان‌ها بگوید اگر به حقیقت راهی که انتخاب کرده‌اید معتقدید، و اگر می‌بینید که حقیقت ضعیف است و قدرت در جهان به دست معنویت و حقیقت شما نیست، مأیوس نشوید. «مگر تاریخ را ندیده‌اید که چه قدرت‌های بزرگی که حتی بزرگ‌تر از ایران و روم بودند نابود شدند و چه گروه‌های کوچکی که بر گروه‌های بسیار غلبه کردند.» می‌خواهد به کسانی که در راه حقیقت‌اند و ضعیف‌اند، دل‌گرمی دهد و پیروزی آنان را جبر قطعی بداند و محکومیت قدرت‌هایی را که بر حق نیستند، مزده دهد.





این یک جبر تاریخی است که می‌خواهد به بشریت نشان دهد که نایستی بر اساس تجزیه و تحلیل‌های نیمه‌روشن‌فکرانه، اواع و احوال دنیا و مسؤولیت را از دوش انداخت.

اما گروهی به نام دفاع از اسلام، می‌چسبند که سیصد سال خواب که درست است و گروه دیگری با عنوان کردن این مطلب که بر اساس علم امروز خواب سیصد ساله محال است، با اسلام و مذهب مبارزه می‌کنند. جنگ این دو گروه، اصلاً به اسلام مربوط نیست و به قول معروف، سر و ته یک کرباسند. متجدد و متقدم، یعنی همین. یکی آن که اسلام را نمی‌شناسد و از چیزی که نمی‌شناسد دفاع می‌کند و دیگری کسی که به نام علم روز، دین را، یعنی باز چیزی را که نمی‌شناسد، رد می‌کند و لذا این دو کس در ندانستن و نفهمیدن، هر دو مساوی هستند. آن که مخالف چیزی است که نمی‌داند، با کسی که موافق چیزی است که نمی‌داند، هر دو نفهم‌اند و در نفهمیدن جایی وجود ندارد که نفهمیدن عدم است و در عدم، حق و باطل بی‌معنی است. هر دو اصلاً مسأله را طرح نمی‌کنند و جنگ امروز فکری ما، جنگ بین متقدم و متجددی است که هر دو مسأله را عوضی فهمیده‌اند و ما باید جدّاً از این جنگ موهوم دروغین خرافی، که وقتی و اندیشه‌ی نسل‌ها را گرفته پرهیزیم و با صمیمیت و ایمان، حقیقت را بشناسیم.

شهادتی به نفع خصم

اکنون می‌خواهم مسأله‌ای را در این‌جا مطرح کنم که نمی‌دانم آیا این مسأله همان طوری است که من مطرح می‌کنم، یا نه. و شما هم این را به عنوان یک سؤال گوش بدهید، نه به عنوان یک اعتراض.

ما هنگامی که می‌خواهیم نزد بچه‌هایمان بحث از دین و تشیع بکنیم و آن‌ها را متمدن بار بیاوریم، چه می‌گوییم؟ آیا نمی‌گوییم اصول دین اسلام سه تا است که پیغمبر آورده و کتابش هم قرآن هم است و خدایش هم الله است و آن سه اصل توحید و نبوت و معاد؟ که اگر معتقد شوی، مسلمانی. و اصول مذهب شیعه، پنج‌تا است. توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت. اگر آن بچه بپرسد و یا اگر یک فرنگی و یا یک مسلمان بپرسد که مگر حق دارید بعد از مسلمان بودن، به اصل دیگری هم معتقد باشید، و بگوید اگر واقعاً این اصل توحید و نبوت و معاد، اصول دین اسلام است، پس آن دو اصل دیگر چیست، و اگر آن دو اصل نیز جزء اصول دین است، چرا نمی‌گوییم اصول دین اسلام پنج‌تا است، چه جوابی به او می‌دهی؟ اگر اصول دین اسلام که قرآن آورده سه تا است، تو حق نداری دو اصل دیگر بر آن بیافزایی، در کنار اصولی که پیغمبر اسلام به نام اصول دین عرضه کرده، هیچ کس، حتی پیغمبر، حق ندارد اصل دیگری اضافه کند. مگر این اعتقاد





ما نیست؟ بنابراین، تو خودت با این حرفت بهانه به دست کسانی می‌دهی که معتقدند «تشیع عبارت است از اسلامی که با عناصر دیگر، با حرف‌های ایرانی و زردشتی مخلوط شده.» در صورتی که چه خون‌ها ریخته شد و چه شکنجه‌ها در این هزار و چهارصد سال تحمل شد و چه روح‌های عظیم و مردان بزرگی که در زیر شلاق خلفا و یا در زندان‌های آن‌ها نابوده شدند. و آغاز تاریخ تشیع، یعنی آغاز تاریخ اسلام، شیعه اقلیتی بود که همواره شکنجه می‌شد، همواره قتل عام می‌شد، همواره خانه‌اش به غارت می‌رفت و همه‌ی این مصائب را مردان بزرگ در طول این قرن‌های سیاه تاریخ، تحمل کردند تا به دنیا بفهمانند که «شیعه» هیچ نیست جز «اسلام».

در برابر عرب که می‌گفت: «اسلام» یعنی «دین عرب»، یعنی «دین من»؛ و حکومت اسلام یعنی «حکومت دین من بر تو». شیعه می‌خواست این حرف را بفهماند و این شعار را به دنیا اعلام کند که «تشیع» مساوی است با «اسلام، منهای عرب و منهای خلافت» و دیگر هیچ.

شیعه نه تنها هیچ اصلی، که هیچ فرعی، در کنار «اسلام» نگذاشته و نمی‌تواند گذاشت.

آیا ما با این تلقی‌مان، به نفع خصم شهادت نداده‌ایم؟ اتهام او را علیه شیعه، خود اعتراف نکرده‌ایم؟ و بیش از همه‌ی خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، از سلطان محمود و سلجوقیان و مغول و ترک غزنوی که امامان ما و رهبران ما و مردم ما را شکنجه کردند، و نیز بیش از همه‌ی دشمنان امروز و دیروز تشیع که ما را رافضی، ضد اسلام، و تفرقه‌انداز می‌خوانند، با همین گونه تلقی ضد اسلامی و ضد شیعی که رسماً به نام «اصول دین و مذهب» به کودکانمان درس می‌دهیم و به صورت اصول بدیهی تکرار می‌کنیم، به تشیع خیانت نکرده‌ایم؟

والسلام





کتاب زندگی علی، پس از مرگش معلم شهید دکتر علی شریعتی

وبسایت معلم شهید دکتر علی شریعتی [Http://Shariati.Nimeharf.Com](http://Shariati.Nimeharf.Com)

تألیف توسط: [طه کامیار](#)

تهیه توسط: [انلی کاظمی](#)

نشر الکترونیکی توسط وبسایت [دکتر علی شریعتی](#)

